



به کوشش کبری محمودی

قدر استاد نکو دانستن*

ایرج میرزا

گفت استاد: «میر درس از یاد»
یاد باد آن چه به من گفت استاد
یاد باد آن که مرا یاد آموخت
آدمی نان خورد از دولت یاد
هیچ یادم نرود این معنی
که مرا مادر من ندادن زادا!
بدرم نیز، چو استاد دید
گشت از تربیت من آزاد!
پس مرا منت از استاد بود
که به تعلیم من استاد استاد
هرچه می دانست، آموخت مرا
غیر یک اصل، که ناگفته نهاد:
قدر استاد نکو دانستن
حیف استاد مرا یاد نداد
گر بمرده است، روانش پر نور
ور بود زنده، خدا یارش باد

باغبان

علی اصغر حکمت

یکی گفت سقراط را «کای حکیم
تو با کودکان از چه گشتی ندیم؟
ز کودک چه فرزاندگی یافتی
ز پیران چنین روی برتافتی؟
تو را دانش سالخوردان به دست
دریغ است با خردسالان نشست!»
بگفت: «یکی باغ باشد جهان
کش انسان درخت است و من باغبان
همه کودکانند چون نونهال
برآورده سر، بهر کسب کمال
اگر باغبان شاخ نو پرورد
به بستان بسی خرمی آورد
نهال جوان دارد این خاصیت
که باشد پذیرنده تربیت
زدانش جهان را گر آرایش است
دل نوجوان مرزع دانش است
از آن پرورم کودکان از نخست
که دانند آیین پیری، درست
شد آموزگاری از آن پیشه‌ام
که بهبود خلق است اندیشه‌ام
الا ای هنرپیشه آموزگار
زگفت خردمند، آموز، کار
به باغ هنر، چون تویی باغبان
زکثری بپیرای شاخ جوان

جان روشن

سید محمد حسین بهجت (شهريار)

می‌توان در سایهٔ آموختن
گنج عشق جاودان اندوختن
ای معلم ای چراغ رهنما
در ردیف انبیایی، مرحبا!
اول از استاد، یاد آموختیم
پس سویدای سواد آموختیم
پس سواد آموز ما هم یاد باد
کو به ما خواندن نوشتن یاد داد
از پدر گر قالب تن یافتیم
از معلم جان روشن یافتیم

درودی پاک بر آموزگاران

محمود کیانوش

زمستان رفت و آمد باز نوروز
زمین شد نو به افسون بهاران
فرستد خلق در این جشن پیروز
درودی پاک بر آموزگاران

*

شما آموزگاران چون بهارید
به افسون شما گردد زمان نو
همه ابر بهار روزگارید
زبانان شما مانند جهان نو

*

بهاران پرورد بر دامن خاک
گیاهان را به باران‌های روشن
معلم نیز با اندیشهٔ پاک
به جان می‌پرورد جان‌های روشن

*

خدا خواهد که در این سال و هر سال
همه روز شما نوروز باشد
درخشد بر شما خورشید آمل
همیشه بختتان پیروز باشد.

خدمت‌گزار

حبیب یغمایی

بدین کشور کسی خدمت‌گزار است
که دهقان است، یا آموزگار است
چو برزگر بود درکار، استاد
زمین بایر از وی گردد آباد
به همت از زمین آبی برآرد
به زحمت دشت و هامون را بکارد
شبان روزان به رنج و بردباری
بود در کشتکاری، آبیاری

بکارد از کران‌ها تا کران‌ها
بیابان‌ها نماید بوستان‌ها
اگر دهقان توان از نان ببخشد
معلم روح بخشد، جان ببخشد
تن ندادن بود با مرده یکسان
معلم در چنین تن می‌دمد جان

شان معلم

حسین مسرور

چنین گفت پیغمبر راستگوی
حدیثی کز آن شد خرد تازه روی
هر آن کس که آموخت حرفی به من
سزد خواندم بندهٔ خویشتن
معلم که این گفته در شأن اوست
گل حکمت از باغ و بستان اوست
چو پیغمبرش خواجهٔ خویش خواند
تو دیگر ندانم چه خواهیش خواند

مفهوم آب

جواد محقق

آموزگار من!

هر مهرماه

وقتی بهار مدرسه

آغاز می‌شود

چشمان سبز خاطرها

باز می‌شود

می‌بینم از تقاطع آن چارراه پیر

در جمع کودکان دبستان

روانه‌ای

من باز هم

- میان همان جمع مهربان -

با کیف و کفش تازه به دنبال دیگران

همراه تو

به مدرسهٔ صبح می‌رسم

هیئات، آن حیاط هیاهو

دیگر تمام زندگی‌ام نیست

اما هنوز هم

در آن کلاس درس

این دست توست که بر تختهٔ سیاه

مفهوم آب و معنی باران را

با موج‌های آبی دریاها

پیوند می‌زند

* این اشعار از کتاب «قدر استاد» به کوشش جواد محقق، نشر

قو (۱۳۷۶) انتخاب شده است.